

(مزد خدمت)

چنین گویند کاندرا حلق گرگی
 زالک ملک چاره خود جست در ضمن
 بمقار استخوان را از گلویش
 چو زان پس خواست حق از حمة خویش
 سرت را از دهان بنده سالم
 سزد گر بند از این افسانه گیری
 باشرار ار کنی خدمت ز نعمت
 جز این پاداش احسان ناید ازدزد
 خود این لطفیست کز اخلاص کیشان
 خبیث الذات تر از گرگ معهود
 که یاران وفا جو را پاداش
 سعادت مندی از خوانی چو دهقان
 فرو رفت استخوانی همچو نشت
 نمود از بهر وی اجری مقرر
 برون آورده آن مرغ هنرور
 جواش داد گرگ حبله گستر
 برون آورده خواهی مزد دیگر
 که دارد نکته های نفی در بر
 قناعت جو به سالم ماندن از شر
 که از محسن ندزدد سیم و گوهر
 نجوید کینه مرد کینه پرور
 بسی دیدیم در اعیان کشور
 همه جور و جفا رانند بر سر
 بر زان فرقه از گرگ بد تر
 (دهقان)

« مکاتیب تاریخی »

(نقل از جنک آقای دکتر سید مهدی اصفهانی)

کتابتی که غزالی در جواب خواجه نظام الملک نوشته در محلی
 که او را بجهت تدریس مدرسه نظامیه بغداد طلیده بود .
 بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى ولكل وجهه هومولها
 ای عزیز من بدانکه حق تعالی و تقدس میفرماید که هیچ آدمی
 نیست که نه روی بکاری دارد که آن مقصود و قبله وی است فاستبقوا
 الخیرات فرمان حضرت عزت است بر اهل علم که روی بدان آرند
 که بهتر است و نیکوتر و اندر آن مسارعت کنند و مسابقت نمایند و خاکی
 عالم به گروه شوند یکی عوامند که اهل غفلتند دوم خواص

که اهل کتابند سوم خاص الخاص که اهل بصیرتند اما همت اهل غفلت چون بر خیرات عاجل مقصور بود چنان پنداشتند که خیر بزرگتر نعیم دنیا است و نعیم دنیا منبع مال و جاه بود لاجرم روی بدین هردو منبع آوردند و هردو را قره العین پنداشتند و راه نگونساری اختیار کردند و رفعت انگاشتند و از نگونساری مصطفی (ص) خبر داده که «لعن عبد الدنيا و لعن عبد الدراهم» اما قسم دوم بحکم کیاست ترجیح آخرت بدانستند و آیه و الاخره خیر و ابقی ایشان را مکشوف شد و نیز بدانستند که ابدی باقی از فانی منقضى بهتر است پس بر اینمعنی روی از دنیا بتافتند و آخرت را قبله خود ساختند و آن قوم نیز مقصر بودند که آنچه بهتر مطلق بود نکردند . قوم سوم که خاص الخاص و اهل بصیرتند بدانستند که هر چه ورای آنچه چیزی هست از جمله آفلان است و العاقل من احب الافل و داستان خلیل (ع) « اشارت بدیست و همچنین بدیدند و بدانستند که دنیا و آخرت هردو آفریده شده اند و معظم این هردو مطعم و منکح است و بهایم را هردو در این شرکت است اینچنین خیر را بس ترتیبی نباشد و حضرت عزت بادشاه با قدرت از اینهمه بهتر است و برتر است .

والله خیر و ابقی و این مقام صدق است عند ملک مقتدر و این حقیقت لاله الا الله قوم را مکشوف شد و بدانستند که هر چه آدمی در بند آنست بنده آنست و آن چیز معبود اوست . و بدانکه هر که راجز حق مقصودی باشد توحید وی تمام نیست و از شر حقی خالی نیست و چنانکه طبقه اول در حق طبقه دوم عوام بودند همچنین طبقه دوم در حق طبقه سوم عوام بودند فاما صدرالوزاره بلغه الله المقامات دعا گوی نازل را از جای نازل بجای رفیع میخوانند ماینز او را باعلی علین میخوانیم از اسفل السافلین که مقام گروه اولست که یاد کرده آمد و اعلی علین مقام گروه سوم است و قد قال صلی الله علیه و آله وسلم (من اتی

الیکم معروف افتکافوه» اکنون چون از اجابت عاجز بودم از این مکافات
 چاره نیافتم، چنان کنند که بزودی از حبس درجه عوم بدرجه
 خاص الخاص انتقال کند که راه از طوس و بغداد حق عزاسمه هر
 دو یکست و جایی نزدیکتر و جایی دورتر نیست اما راه از این سه
 مقام متفاوتست و بحقیقت شناسد که یکفرض از فرایض دین که حدود
 الهی اند اگر فرو گذارد یا کبیره از محظورات شرع ارتکاب کند یا
 بمظالمی از دل خویش رخصت یابد یا آنکه شب آوده بخسبد و در
 همه ولایت از وی یک مظلوم رنجور بود و اگر چه خویشتر را
 قدری نهد درجه وی حبس مقام اول هم نیست و از جمله اهل
 غفلت است (اولئك هم الفاعلون لاجرم فی الاخره هم لا خسرون) آمدم
 بحديث مدرسه بغداد بحمد الله تعالی طاب آنچه از پیش بر خاسته است
 که اگر بغداد را بطوس آوردندی هیچ حرکت از اینجانب نه بودی
 بلکه اگر تملك بر ملك دنیا بغزالی دهند بر آن نفقات نرود اشتیاق
 حرکت و طاب شوکت کسی را بود که حرص او غالب باشد اما کسی
 که حرص او غالب نباشد و عمر او دور کشیده او را وقت فراق
 است نه وقت سفر عراق پس داعی منتظر است از آن مکارم اخلاق
 که این اعتذار قبول کند و تصور کند که غزالی آنجا رسیده و فرمان
 حق در رسیده و مدرس دیگر باید پیدا کرد امروز را همان روزانگار و
 دست از این ضعیف بدار تدبیر ایزد تعالی آنصدر جهان را بحقیقت ایمان

که دارای صورت ایمان است آراسته دارد والسلام

کتابتی که غزالی بسططان سنجر نوشته

در معذرت نرفتن بخدمت

بسم الله الرحمن الرحيم ایزد تعالی ملك اسلام را از مملکت
 دنیا بر خوردار کناد و آنکاه در آخرت پادشاهی بدهاد که پادشاهی روی
 زمین از مشرق تا مغرب پیش نیست و عمر آدمی هم صدسال در اغاب پیش

نه . و جمله روی زمین نسبت با پادشاهی که ایزد تعالی مر اینکس را در آخرت بدهد کلوخست و همه ولایتهای روی زمین گرد آن کلوخ و گرد کلوخی را چه قیمت باشد و صدسال عمر را با آرمیده از او باید و پادشاهی جاودان چه قدر باشد که بدان شاد باید بود . همت بلند دار چنانکه اقبال و دولت و نسبت بلند است و از خدای تعالی جز پادشاهی جاودان قناعت مکن و این بر همه جهانیان دشوار است و بر ملک آسان که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که بکروز عدل سلطان عادل فاضلتر است از عبادت شصت ساله . چون ایزد تعالی آن سازوآلات بداد که آنچه دیگری شصت سال تواند کرد تو بیکروز توانی کرد چه اقبال و دولت باشد زیاده از این و حال دنیا چنانکه همت بدان تادر چشم تو حقیر و مختصر گردد که بزرگان چنین گفته اند اگر دنیا کوزه زرین بودی که نماندی و آخرت کوزه سفالین بودی که بماندی عاقل کوزه سفالین باقی اختیار کردی بر کوزه زرین فانی فکیف که دنیا کوزه سفالین است که بماند و آخرت کوزه زرین که هرگز نشکند عاقل چگونه بود کسی که دنیا را اختیار کند این مثل نیک در اندیش و همیشه پیش چشم خود میدار و امروز بناحیتی رسیده که عدل یکساعت تو بعبادت صدساله برابر است بر مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده اند و غله از سرما و بی آبی تلف شد و درختهای صدساله از اصل خشک شده و روستائی را هیچ نمانده مگر پوستینی و مثنی عیال گرسنه و برهنه ؛ اگر رضا دهند که پوستین ایشان باز کنند و باقر زندان در تنور شوند رضایده که پوست ایشان باز کنند که هلاک شوند و این پوست باز کردن باشد . این داعی را بدانکه صد و سه سال عمر گذشته است چهار سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا بجائی رسید که سجد وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت و شصتسال در خدمت سلطان شهید روزگار گذاشت و بسی در اصفهان و بغداد اقبالیها دید و صد بار میان

سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ و در علوم دین
 هفتاد تصنیف کرد پس دنیا را چنانکه بود نزدیک بدید و بجملمگی بینداخت
 و مدتی در بیت المقدس و مکه مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل
 علیه السلام عهد کرد که پیش هیچ سلطانی نرود و مال هیچ پادشاهی
 نگیرد و مناظره و تعصب نکند و دوازده سال برین عهد وفا کرد
 و امیرالمؤمنین و همه سلطانان و پرا معذور داشتند اکنون شنیدم که
 از مجلس عالی اشاره رفته است بحاضر آمدن . فرمانرا بمشهد رضا
 علیه السلام آمدم و نگاهداشت عهد خلیل علیه السلام را بلشکرگاه
 نیامدم و بر سر این مشهد می گویم که ای فرزند رسول شفیع باش
 تا ایزد تعالی ملک اسلام را در مملکت خود برخوردار کند و از درجه
 پدران بگذراناد و بدرجه سلیمان علیه السلام برساناد که هم ملک
 بود و هم پیغمبر و توفیقش دهد که حرمت عهد خلیل «ع» نگاهدارد
 و دل کسی که روی از خلق بگردانیده و بسوی خدا آورده بشویده نکند
 و چنین دانستم که این نزدیک مجلس عالی پسندیده و مقبول تراست
 تا آمدن شخص و کالبد که این کاری رسمی و بی فایده است و آن
 کار بست که روی در حق تعالی دارد اگر پسندیده است فرحنا
 و اگر بخلاف این فرمانی رود در عهد شکستن نباشم که فرمان
 بردن سلطان باضطرار لازم بود . و بالضرورة منقاد باشم ایزد تعالی
 بر زبان و دل عزیزان ۰۰۰ که فردا در قیامت از آن خجل نباشند
 و امروز اسلام را از آن ضعف و شکستگی نباشد والسلام
 کتابتی که شاهی بیک ازبک باعلیضرت صاحب قرانی
 شاه اسمعیل علیه الرحمه نوشته

سپادت بناه سلطنت دستگاه اسمعیل داروغه عنایات بلانهایات
 سلطانی اختصاص یافته بدانند که تدبیر مملکت داری و تسخیر بلاد و
 تضییع اعادی و تکثیر افاضه بدایع خیر آثار و رونق ۰۰۰ در عهد

ازل قباض لم یزلی بحبطه اقتدار وانامل اختیار جد بزرگوار سعید
 شهید مطاب نراه وجعل الجنه ثواب تقویت فرموده و سریر خلافت و
 عدالت و مرحمت دربارگاه عظمت و رفعت جهان پناهی و حفظ وضبط
 سیاست ما قیام یافته و سکه شیرمردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی
 بالقاب همایون ما موشح گشته صدای امارت و ندای خلافت از هائفت
 غیبی بما رسیده پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناهی
 «ص» که الولد سراییه مقرر است که میراث از پدر مانده پسر می
 رسد و مستحق و سزاوار اولاد است و دیگر آنکه از روی اصطلاح
 عقلی آنکه چون شب ظلمانی پیدا شد و ستارگان بر آمدند بتخصیص
 سهیل از محل کوه طلوع و یک نیزه تقریباً از سر کوه بالا آمد رنگ
 خود را زرد نموده ساعتی لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح
 صادق دمیدن گرفت بهمان محل که بیرون آمده بود فرو رفت و
 همچنین ظهور ما را از جانب مشرق و طلوع او را که از جانب مغرب است از
 طلوع سهیل و آفتاب قیاس کنند دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه
 زاده الله تشریفاً و تعظیماً رکنی از رکن اسلام است و فرض بر
 همه مسلمانان باید که تمامی راهها که متعلق بر راه کعبه معظمه است
 ساخته شود که عساکر نصرت مائرداعیه نموده اند که زیارت مشرف
 شوند (سادری و تنکش طبار «۱» نماید و سکه و خطبه بالقاب همایون
 مادر ضرابخانه موشح سازد و در مساجد جمعه خطبه بالقاب جهانگیری
 ماملقب گردانند و خود متوجه پایه سریر اعلی شود و اگر که از حکم
 همایون مانده الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف و رزد
 فرزند دلیند از جمند سعادت مند کوکب ساطع سلطنت و جهانداری مبارز
 ظفر اقتداری جوان و جوانبخت و روشن ضمیر - بدولت جوان و بتدبیر پیر
 بدانش بزرگ و بهمت بلند بیازو دلیر و سدک هوشمند
 ابوالمبارز عماد الدین عبدالله خان بهادر اقامه الله تعالی را با

جماعتی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و مزاره و نكودری و غور و غرجستان بسر او خواهیم فرستاد تا او را قهرو سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه تسخیر نشود دیگر فرزندخلف نوجوان مقصود سلطنت دوران حافظ بلاد امن وامان قاص الفکر و الطغیان آنکه مرکب ظفر بهر جانب که راندی در مقصود گشوری بفتح و فیروزی مفتوح گرداند. دولتش اندر رکاب و فتح استقبال از هر کبار و مینهد فوج ملایک لشکرش - درتک دریا نهنک از برق تیغش میجهد - بیشه ها از شیر خالی از نهیب عسکرش

ابوالقوارس تیمور بهادرخان اطال الله عمره با جماعتی از لشکریان سرحد قندز و قلان و حصارشادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان متوجه تا آن ولایت را بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه دیگر باره نشود ربابت نصرت آیات فرصت آثار را متوجه خواهیم فرمود. اول فرزند اعز غنچه مراد و تشکیل جان و قوت جگر و قواد آنکه مشهور شده ضرب دلاوری او بهر جا شیر بیشه هیچجا ز ضرب سناش فلک پشت خم اسیر گمشدش دو صد شاه جم بر آورد که تیغ چون بر کشد سر سر کشان را بخون در کشد

ابوالنصر محمد سونمک بهادرخان را با جماعتی از امراء و مقربان تعیین فرمائیم که با فرزند درة التاج شجاع دوران تمساح حیچون الصلابه فی الجدل حمزه بهادرخان و فرزند عمدة المملک فی الافاق و تهنمتن بالاستحقاق علم الدین مهدی بهادرخان در جوانقار با اجتماع امرا و دلاوران و عساکر دیندار که از اندجان و مهربادام و قشربادام و شاهرخیه و تاشکند و شهرسبزوار و اطرباد و شیروان و اورگنج و خوارزم و حیچون در کنار معر که حاضر باشند و پای وقار در زمین استوارنگاه دارند که بتوفیق الله تعالی از خزانه غیب لی نصرک الله نصرأ عزیزاً نصرت اقبال نماید. اعلام نمایند که در چه محل و مقام مقاومت خواهند نمود

والسلام علی من اتبع الهدی

کتابتی که اعلیحضرت صاحبقرانی شاه انارالله برهانه بشاهی بیک
 اوزبک نوشته . الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسول المختار و
 آله اجمعین واذکر فی کتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان یامر
 اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا . بعد از اهدای سلام اعلام
 آنکه مضامین مکتوب شریف بشرف اطلاع پیوست و چنانچه از آن
 جانب مصرح دلایل ارادت موروثی و صمیمی بود از اینطوری محرک
 سلاسل محبت و مودت قدیمی گردید . اما باوجود اینکه طریق سلوک
 و سلوک طریق آباء عظام عالیة الدرجات و اسلاف فخام سنیة المقامات
 اینجانب در نزد همگنان ازادانی و اقصای مطیع و عاصی کمال انتشار
 و غایت اشتهار دارد و کیفیت خصوصیت اختصاص اخلاق این مخلص
 زمره اشرف باوصاف گزیده و اخلاق عظیمه اسلاف درجه وضوح
 پذیرفته استفسار از حقایق مضی اخبار که همانا از تقریر مسافران خوش
 آمدگو و تقریر محاوران تقریب جو مسموع شده باشد بدیع و بهید
 و خلاف رای سدید نمود او ان کثیر الیضاون اهو انهم بغير علم ان ربک اعلم
 بالمعتدین ، و نهیج صدق سبیل واضح لمن اهدی . ولکن بها الالهواء عمت
 فاعتت ملحض فحاری کتاب و محصل مطاوی جواب آن که برارباب
 بصائر و اجصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به
 موجب فرموده لولاک لما خاقت الافلاک تعبیر معموره ذلک همچون ترتیب
 عوالم پاک بوسیله ظهور اشعه نور محمدی است و بر حساب مقتضای ترتیب
 جامعیت بین ختم النبوه و کمال الولا به که هر آینه اقتضای ظهور آثار
 عموم احکام حکومت دنیوی و مستدعی - طوع و شمول اطوار سلطنت
 اخرویست ایالت ولایت صوری و ولایت ممالک معنوی خاصه آنحضرت
 و عترت طیبه الخصال و اولاد ظاهره و آل جلیلة الکمال اوانت و
 بتحقیق و بقین و ادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری
 غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر او ادنی نیست و چند روزی که

بر حسب اعتبارات زمانی و اختیارات ربانی و ارثان آن جامعیت مخصوصه
 اعنی ائمه هدی و کمال اولیا دراستدراک حقوق ارثیت خود از ابیادی
 ارباب غضب و تعصب متقاعد گشته از تنک اشتراک اهل دنیا نام تسلط و
 استیلا نمیردند و خود را در صدد مقابله ۱۰۰۰ نمیاوردند بر طبق اشارات
 غیبیه و اوامر الهیه از کمال علو کمال ایشان بود نه حاشا بواسطه
 عجز و زوئی از آن جمع پریشان بیرونی. اما الحمد لله چون در اینولا
 بموجب (لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان) از چمن دلگشای
 خاندان نبوت و ولایت نهال نیرومند وجود اینجانب سرسرافرازی کشید
 و از مکنم عالم آرای دودمان سیادت و سعایت چراغ گیتی افروز
 این دوران روز افزون که آیت و الله متم نوره نشان آن و کریمه
 نار الله الموقده در شان آنست روشن گشت و آثار فحواوی (ولقد کتبنا
 فی الزبور من بعد الذکر ان الارض لله یرثها عباد الصالحون) از وحیات
 اطوار خود مشاهده افتاد و میخواست زبان خاموش بتلقین هاتف و
 سروش اندر آنانجن ترث الارض ومن علیها گویا شد. منادی تقدیر
 زمان تقریر بادای ندای (و كذلك ارسلنا فی امة قد خلت من قبلها ام
 لبینو علیهم الذی اوحینا گشاد ونوک خامه ملایک صریر کاتبان تحریر
 بموجب واذ کر فی الکتاب بر صفایح صحایف سلطنتی کلمة لارکان و خلافت
 عالم و العالمیان رقم این اسم جلیل ثبت نموده در نظر اهل زمان جلوه
 داد) در خزانه دولت قفل حکمت بود. زمان دولت ما در رسید و درواشه
 (الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کننا لنهتدی لولا ان هدانا الله) وظیفه
 ارادت کامله و محبت شامله موروثی آنکه همچنانچه باعث فتح ابواب موافقت
 و نشر اسباب مصادقت شده در استقامت آن امور و استمداد آن دستور
 اهتمام مبذول و بموجب (قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی)
 سر رشته محبت آل عبا از دست ندهند و چنگ اعتقاد و التزام بعرفه
 الرئقی بمصدق « انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الا تمسکوا بها

فانما جلال لا ينقطعان الى يوم القيمة مستحکم دارند که هر آینه آن شیوه
رضیه و شیمه مرضیه موجب آن خواهد شد تا امداد های معنویه و
ارشادهای دینیه که در مکتوب ارادت اسلوب نسبت باباء گرام ولایت مقام
ما فرموده مقرون بافادات و سعادت صوریه دنیویه گردد و بلا شك
چون معانی ارتباط ازلی تجدید و مبانی اختلاط اصلی تا کبد یابد
تصدیق اقوال باطله و توقیر باطیل کاذبه جمعی کذاب غرضناک بیبک
که در سلك (و كذلك جعلنا لكل لنبی عدواً شیاطین الجن و الانس یوحی
بعضهم الى بعض زخرف القول غروراً) منسلکند نخواهند فرموده چه الحق
در سیاست غیر ترویج مذهب ائمه هدی و اجرای احکام شریعت غرا و
طریقه سنت بیضای مطصفی و مرتضی که آیات و بینات کتابی و احادیث
صحیحیه صریحه نبوی بحقیقت آن دو شاهد عدل من کی اند صورت دیگر
که در نظر محبوسان مضیق تقلید و مسجونان - جن تقلید که بافسانههای آبابی
دون بر حسب انا وجدنا ابائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون متمسکند
غریب و بدعت و بی تقریب نماید واقع نیست
افینعمة الله ابتغى حکماً وهو الذی انزل الكتاب مفصلاً و اتبعت
ملة ابائی ابراهیم ، و کیف لا اراه حق اینست و نتوانم نهفتن راه راست
ز مشرق تا بمغرب گر امانست علی و آل او ما را همسانست
والمعجب که آباء و اجداد سلطنت نژاد انار الله برهانهم علی الاعتقاد
بر همین طریقه مهديه بوده .
(ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون) و اگر
حاشا در حقیقت المذهب شایه ریبی در خاطر گذرد هر که را از
علماء و ثقی و فضلاء صاحب تحقیق که خواهند تعیین فرموده بفرستند
که بدلائل عقلی و قلبی بر او اثبات مدعا حسب المستغنی خواهد شد. قل هل عندکم
من علم فنخرجوه لنا ان يتبعون الا الظن فله الحجة ولو شاء لهدیکم اجمعین

یعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی در ارتکاب امور فانیه دنیوی و تمثیت مهام صوری غیر اشاعت احکام شیعه ظاهر و اذاعت آثار فرقه ناجیه که تا غایت انوار اسرار اصول و فروع آن در حجاب ظلام حکم مخالفان دین و دوات و معاندان ملک و ملت مخفی و منطقی بود نبوده و نیست والا همت بلند صفوی اتما و نهمت ارجمند مصطفوی اعتلا که ارنا و حبله از تعلق امور دنیه دنیا و خواهش سلطنت این سراتنقرو ابا دارد ارفع و اعلا از آنستکه بزخارف فانیه خسیسه و حطام رذیه خبیثه التفات فرمایند .

شکر خدا که باز درین اوج بارگاه طاوس عرش میشنود صیت شهرم مقصود ازینمهالجه ترویج کار اوست نی جلوه میفروشم و نی عشوه میبخرم شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه کی باشد التفات صید کبوترم لله الحمد والمنة که مریدان توفیق الهی و تأیید نامتناهی مضمون سعادت مشحون . الذین يستحبون الحیوة الدنیا و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا او لئک فی ضلال مبین را خاطر نشان طینت طیبیه ما فرموده و تقاشان قضا و قدر که مهندسان کارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و ضررند هیچ رقمی از ارقام محبت دنیا و اهل دنیا بر صحنه خاطر ما نکشیده اند و هیچ نقشی از صور دل فریب این شاهد رعنا بر لوح ضمیر ما تنگاشته اند .

بکامرانی دوران مخور فریب که چرخ از این فسانه و افسون هزار دارد باد که آگهست که کاس و کی کجارتنند که واقفت که چون رفت تخت جم بر باد فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک کسی نبود که دستی از این دغا بر باد بلکه از راه خصوصیت نبوی بمقتضای ان عبادی لیس لك علیهم سلطان دست تصدی ما-وی و ابادی تسلط و اطاق دنیا و عقبی از اینجانب

منصرف گشتند حافظان عنایت از لپه و حارسان سعادت ابدیه بدستباری ارشاد و اهدای (وهما حرامان علی اهل الله) دامن حب ما را از لوث آرایش بآرایش دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشتند .

دو گیتی را نخواهد هر که مرد است

یکی را خواهد او کین هر دو کردست

رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی و الدی و ان اعمل صالحا ترضیه و ادخلنی فی عبادك الصالحین صورت منع تبحار از آمدن این دیار چون منافی طور مروت و رعیت پروری و مابین آیین فتوت و عدالت گستری است بیقین که انجویز نسبت آن باین جانب نخواهند فرمود . چه فی الواقع حق و واقع است .

تعلم و تعویقی که تا غایت در ارسال رسل و رسائل شده بود همانا که بر ضمیر منیر معانی تصویر صورت پذیر باشد که درین مدت چنان توجه اشتغال بدفع و رفع اهل بدع و عدوان و قلع قمع ارباب بدعت و عصبان بود که مجال رعایت این نوع آداب مستقره و قوانین مستمره نمیشد و مع ذلک وثوق و اعتماد بکمال و داد و اتحاد قدیمی ایشان چندان داشت که با شرع رسوم اهل عادت حاجت نمیدانست . اکنون چون بمفاتیح توجه ایشان ابواب مراسم محبت مفتوح شد بعد ایوم ازدیاد تردد قافله و امتداد این سلسله از سمت انقطاع مصون و از سمت انصرام مامون خواهد بود .

همچنانچه اشعار فرموده که چون زیارت بیت الله الحرام از

اعظم شعابر اسلامست و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب
بندگان متوجه فرمانند با اقدام و اسعاده اقدام بوظایف استقبال اشتغال نموده
نوعی توجه خواهد شد که باین بهانه زیارت آستان امام امکان ولایت
بنیان حضرت ثامن الائمه الهادیه علیه وعلیهم الصلوٰة و التحیة دریابد
یک طواف درش از قول رسول مدنی تا بهفتاد حج ناقله یکسان باشد

استادان بنا که جهت تعمیر مساجد و صوامع طالب فرموده بودند چون ترویج آن بقاع خورشید ارتفاع بردت همت ملازمست انشاء الله تعالی بعد از وصول مکاتبات از مداین معتبره عراق استادانی که شهره بلاد و نادره آفاق باشند بدان صوب عالی فرستاده خواهد شد بواقی حالات و مقالات بتقریر دلیذیر علامی و محیی مراسم الاسلامی عمده ارباب العلم و العرفان اسوة اصحاب الکشف و البرهان لا یزان کاسمه احمد اقی الفاتحه و الخاتمه . محول است که بعد الاستخبار و الاستبصار معروض دارد . یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً و هذا کتاب انزلناه مبارکاً مصدق الذی بین یدیه و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً لا یبدل الکلماته و هو السميع العليم

قطعه

از آثار خلد آشیان میرسد محمد خراسانی

نجل حاجی میرزا حبیب الله مجتهد

بارالها ای که هستی بر خلابی رب رحمة

گرچه نیکو نیست شکوه کردن از تقدیر و قسمه

بروخ ما از چه شد بر بسته ابواب معبشت

دیگر از راز رزق جاری دجله دجله چشمه چشمه

آب شیرین در گلوی ماشده مانند غسلین

صارت الابام فی عینی لیبال مد اهمه

هر کجا هرزه در آئی کهنه رندی زر گدائی

خالی از نوع فضایل و العیوب قبه جمه

تاختن گیرد ز طهران جانب مرز خراسان

راستگونی عامل جزیه بسوی اهل ذمه

تا عمید السلطنه بنشسته بر دست وزارت

با خرابیهای بیش زاد فی الطنبور نفعه

معلوم میشود در این قطعه از مظالم عدلیه خراسان بخدای آسمان پناه برده است .